

## بارزانی ها و شرکت و همکاری آنان

زمان کوتاهی پس از بازگشت نمایندگان از باکو، ملا مصطفی به همراهی عده ای از افراد مسلح از کوهستانهای اشنویه پائین آمدند و از میان منطقه " قره باق ها رو به جانب روستای قم قلعه واقع در جاده اورمیّه (۱۰ کیلومتری مهاباد) آمدند.

ملا مصطفی جوان رهبری نظامی آنان را برعهده داشت و -  
برادر بزرگترش " شیخ احمد " نیز همراهشان بوده البته در آن زمان شیخ احمد بزرگترین و مهمترین شخصیت مذهبی در میان بارزانیها بود.

در آن هنگام بارزانی ها و هم پیما نشان از مردوزن و کودک همه باهم حدود ده هزار نفر بودند، بین آنان سه هزار مرد مسلح وجود داشت که در بین آنان نیز ملا مصطفی به یک هزار و دویست نفرشان امید فراوان داشت. بغیر از پیروان شیوخ بارزان همچون: شیروانیها، میزوریها، باروشیها، ودوله مدریها، نیروهای مختلف دیگر عراقی نیز داخل نهضت شده بودند، بویژه چند افسر عراقی چون: میر حاج مصطفی خوشنوا، خیرالله، عزت عبدالعزیز، و نوری.

از سوی دیگر، نماینده " یک خانوادہ " عبدالعزیز گیلائی " پسر بزرگ شیخ عبدالله افندی بود که برای فرمانروائی بسر اکراد با قاضی محمد رقابت می کرد.

مدتی پس از اینکه عبدالعزیز به مهاباد آمده برای ادامه ی تحصیلات عالی انتخاب گردید که به روسیه برود، که خود این فرصتی هم بود تا بتواند از خانوادہ " رقیب " قاضی ها " جلو

بزنند. بخاطر همین امر اتحاد شوروی انتظار همکاری و رفتار -  
صحیح از شیخ عبدالله داشت .

سته‌ای از اکراد عراقی غیر بارزانی که در ایران به قوای  
ملا مصطفی پیوسته بودند، به قرآن سوگند یاد کردند که تا  
آخرین قطره خون نست از همکاری با جنبش ملی مردم کرد بر  
ندارند و راستی خیلی هم محکم و استوار بر پیمان خود ایستادند.  
این افراد ثابت قدم عبارت بودند از: وهاب محمد علی آقا ی  
جلدیان ساکن منطقه \* نزدیک رواندوز، دوتن از فرزندان -  
سیدطه شمزینان : سید احمد، و شیخ جیتو از روستای باتاس  
همراه با پنجاه نفر مهاجر ترکیه در منطقه \* نقده اسکان یافته  
بودند، و نیز در همانجا سیداحمد دختر بسیار شایسته‌ای را که دختر  
یکی از ثروتمندترین و بانفوذترین سران قره پایاق بود،  
به عقد خود در آورد.

ملا مصطفی در اولین دیدارش با قاضی محمد قول داد که تمام  
افراد مسلح خود را در اختیار جنبش ملی مردم کرد قرار دهد .  
نیز روی آن مسئله تا \* کید داشت که آن سه هزار نفر مرد مسلحی  
که بازن و فرزند خود در مهاباد مستقر خواهند شد، لازم است  
نام و تمام مشخصاتشان در دفتری ثبت گردد .

اگرچه در این مدت بخشی از تاریخ زندگی ملا مصطفی تا حدودی  
مبهم و تاریک است، ولی چنین بیداست که او از هر فرصتی  
سود می‌جسته تا سوطن آشکار روسها را نسبت بخود از میان  
بردارد، سوطنی که بخاطر بعضی از کارهای قبلی خود او به  
وجود آمده بود .

## حزب دمکرات کردستان

کم کم اقداماتی در جهت پیاپی کردن رهنمود جعفر باقروف -  
در مورد تغییر دادن جمعیت ژوکاف به حزب دمکرات کردستان -  
انجام می گرفت . تا همه کارها آماده شد بیست روز طول کشید .  
در ماه سپتامبر سال ۱۹۴۵ کونسول روس در اورمییه " هاشموف "  
دفتر مرکز روابط فرهنگی را در مهاباد بوجود آورد . جمعیت  
ژوکاف تا آن لحظه تشکیلات و کارهایش کاملاً نهانی بود و نیز  
جائی برای گردهم آئی و تشکیل جلساتی با مردم نداشت .  
رومائی شصت ایل ، و سرجنبا نان شهر روزی از روزهای ماه  
نوامبر سال ۱۹۴۵ از سوی قاضی محمد دعوت شدند ، تا در ایسن  
دفتر حضور بهم رسانند .  
مسئولان روسی منطقه ، برخلاف سفارشات دولت متبوع خود ، از این  
جلسه دوری گزیدند و اداره ی آنرا بدست خود اکراد دادند .  
سخنان قاضی همچون همیشه آرام ، خردمندانه ، و بسیار منطقی  
آغاز گردید و آینده نگری و توانائی درهمه ی گفته هایش پیدا بود .  
مسائلی از سفر باکو را مطرح کرد ، و سفارش باقروف را در مورد  
جمعیت ژوکاف به یانها آورد و گفت که : لازم است نام جمعیت  
تغییر کنند ، بیش از این کارهایش نهانی نباشد ، و تمام کارها در  
آن برابر موازین دموکراسی انجام پذیرد . نیز اضافه نمود :  
برادران روسی کمکهای لازم را به حزب نوین خواهند نمود .  
در آخر گفت : آیا کسی سوالی دارد ؟ و آیا شرح و تفسیر بیشتری  
لازم است ؟ پاسخ دادند : خیر . تصمیمات لازم گرفته شد .  
در این نشست از چگونگی حکومت آینده ی کردستان خود مختار  
صحبتی نشده ، البته بیشتر حاضران در جلسه از وعده های باقروف

اطلاع داشتند. درست همزمان با تغییر نام جمعیت، تغییرات اساسی در محتوی آن بوجود نیامد و ترکیب کمیته\* مرکزی فوراً دگرگون نشد. قاضی محمد همانطوریکه در جمعیت ژ. کاف عضو کمیته\* مرکزی نبوده در حزب جدید نیز تنها یک عضو ساده بود یعنی هرگز عضویت در کمیته\* مرکزی در نیامد. او تنها جنبش را در سطح کلی زیر نظر داشت و به آن شتاب و جذب می داد، البته از پشت پرده راهنمایی های اتحاد شوروی لحظه ای قطع نمیشد، همانگونه که بالاخره توانستند جمعیت ژ. کاف را در مسیر دیگری قرار دهند.

حزب نوین برنامه و پروگرامی داشت، که بندهائی از آن عبارت بودند از:

- ۱) ملت کرد در داخل ایران در اداره\* امور محلی خود آزاد و مختار باشد و در حدود دولت ایران، خودمختاریت ملت کرد را بدست بگیرد.
- ۲) با زبان کردی خود بتواند تحصیل کند و این زبان بر رسمیت شناخته شود.
- ۳) انجمن ولایتی کردستان طبق قانون اساسی به فوریت انتخاب شده و در تمام کارهای اجتماعی و دولتی نظارت و سرکشی کند.
- ۴) ما\* مورین دولت در منطقه، قطعا\* باید از اهل محل باشند.
- ۵) تمام عایدات و درآمد منطقه، لازم است در خود منطقه صرف شود.
- ۶) مخصوصا\* حزب دمکرات کردستان سعی خواهد کرد ما بین ملت آذربایجان و اقوامیکه در آذربایجان زندگی میکنند (آشوری - ارمنی - ۰۰۰) وحدت و برابری کامل برقرار گردد.

حزب دمکرات کردستان بواسطه استفاده از منابع طبیعی سرشار کردستان و ترقی امور کشاورزی و بازرگانی و توسعه امور فرهنگی و بهداشتی برای رفاه حال اقتصادی و معنوی ملت کرد مبارزه خواهد کرد .

وبدین ترتیب جنبش ملی مردم کرده رنگ دموکراسی ببسند کرد و درحقیقت این دنباله همان شور و جذبه است بود که از یکسال قبل در میان مردم بوجود آمده بود .

در زمانیکه جمعیت ژ. کاف شکل می گرفت کوشش فراوانی بعمل می آمد تا تشکیلاتی قوی و لایق بوجود آید تا بتواند بر منطقه تاثیر بگذارد، اینکار هم اغلب با استفاده از رهنمودها و تجربیات اتحاد شوروی صورت می گرفت .

جنبش تازه و نوین رهبر خود را داشت و در آن روزگار استالینی دقت ها و وسوسه های فراوانی برای تعیین او بعمل آمده بود . آن شخص کسی جز قاضی محمد نبود که بسیاری از اعضا قدیمی جمعیت ژ. کاف از او می ترسیدند چون نیروی شخصیت او همه چیز را زیر نفوذ خود گرفته بوده نیز از جانب روسها کمکهای لازم به او می شده . قاضی این فکر را هم کرده بود که شاید روزی سیاست شوروی تغییر کند و جهت ضد کردی بگیرد، اما می گفت در هر حال آنان پیروزی نهائی مردم کرد را ضمانت کرده اند .

در تمام مدت قیمومت شوروی بر کردستان ، قاضی همچنان یسک کرد ناسیونالیست اما کمی سخت دل ماند و نیز توانست اکثریت مردم را بدنبال خود بکشد ، بجز چند نفر از هم . ولایتی هایش که شماره آنان هم از تعداد ناگشتان است بیشتر نبود .

یکی از افرادی که دودل بوده، مرد شناخته شده‌ی ایل بهبکری بوکان، قاسم آقا ایلخانی زاده بود. مشارالیه دعوت ژنرال آتا کچیوف را برای رفتن به باکو بخاطر این پذیرفته بود که شاید اینکار باعث تحکیم موقعیت اکراد گردد و به طور خلاصه نفعی از آنان عاید گردد. و در آنجا چنین تشخیص داد که هدف اصلی باقروف این است که منطقه را از ایران جدا و به شوروی ملحق نماید و آنچه بسیار به دشواری به نهنش می آید حقوق ملت کرد است. قاسم آقا در بوکان با کاک حمزه نلوس ملاقات و او را نیز در بدگمانی خویش سهیم نمود. زمانی که قاسم آقا از باکو مراجعت نمود، بجای این که در چنین جو و فضائلی به مهاجد بیاید و جایی برای خود دست و پا کند، به تبریز رفت و چند هفته را در آنجا ماند و در آنجا نیز عده‌ی زیادی همچون خود دودل کرده، بالاخره همین کار او باعث شد که سران دیگر بهبکری با ژنرال "هما یونی" فرمانده ارتش ایران در بخش جمهوری کردستان تماس‌هایی بگیرند. در آن زمان اشخاص فراوانی در مهاجد به قاسم آقا بدبین شده بودند.

بخشی از قوای روس در اروپا پیروز شده بودند و این امر بر قوای روسی مستقر در شمال غرب ایران تاثير گذاشت. مسئولان روسی همه در این فکر بودند که اکراد مخالف را قانع و مجاب نمایند به اینکه رهائی ملت کرد بدون کمک اتحاد شوروی هرگز تحقق نخواهد یافت، و بدون نظارت آنان هر نوع کوششی به شکست خواهد انجامید.

## خود مختاری آذربایجان

در نیمه های ماه نوامبر، پارتیزانهای مسلح که عده ی -  
زیادی مهاجر آذربایجان شوروی نیز همراهشان بود برای  
اشغال آذربایجان و همکاری با نیروی مهاجم روس وارد منطقه  
شدند. ورود آنها ارتش ایران را مجبور به خروج از تبریز  
نمود.

ژاندارمری و شهربانی مورد هجوم مردم قرار گرفته و غارت  
شدند. ادارات دولتی به اشغال این نیروها درآمده و هرگونه  
رابطه ای با تهران قطع شده. عده ای از نیروهای ایرانی در  
تبریز مانده بودند و امکان خروجشان وجود نداشت، روسها  
با آنان بسیار سوءدبانه رفتار می کردند.

پی نری قوای روس تقویت می شده و این امر بخاطر این بود که  
دیگر راه برگشتی برای نیروهای ایران به آنجا نمانده.  
کوشش ایرانیان در فرستادن قوای کمکی، بخاطر جلوگیری  
روسها، عقیم مانده. ایران در مورد چگونگی قوی تر شدن  
قوای روس در آذربایجان اطلاعات تازه ای کسب کرده بوده، به  
خاطرمین حکومت ایران در هفدهم نوامبر به روسها کسه  
در قزوین جلو حرکت دوگرنان قوای ایرانی را سد کرده بودند  
هشدار داده. به همه درخواستها و پرسشها و انتقادات ایران  
پاسخ رد و منفی داده می شد.

در ماه نوامبر سال ۱۹۴۵ در مسکو دوتنفر به نامهای آقای  
بایرنز Byrnes و آقای بوین Bevin کوشش بسیاری کردند  
تا بلکه گرفتاری و مشکلات آذربایجان در چهارچوب يك رفورم  
استانی در ایران حل و فصل شود، اما کوششهای آنان نیز به

وسيله\* ژوزف استالین عقیم ماند و خنثی شده چون او معتقد بود که بسیار مشکل است ایران بصورت يك کشور یکپارچه بماند و دوام بیاورد.

چند چشم تیزبین در تمام این مدت مسئله\* کردستان را - دنبال می کرد و آنرا با مسئله\* آذربایجان که بی شك فرزندان مشروع روسها بوده، مقایسه می نمود.

اولین وعده\* روسها که در باکو داده بودند، در ماه نوامبر با فرستادن یک دستگاه ماشین چاپ تحقق یافت. بسیار شدید هم تا\* کید گردید که حتما\* این مسئله باید مخفیانه باشد برای ماشین چاپ پیشکشی، قبض فروش تهیه کردند و در آن قید کردند که قیمت این ماشین یکدهزار تومان تقریباً\* معادل بیست و دوهزار دلار می باشد، که این مبلغ به روسها تحویل شده است.

بمض رسیدن این ماشین، مطبوعات کردی همچون روزنامه ی "کردستان" شروع به نشر و بخش نمودند و زیربنای جنبش و نیز زیربنای حزب نوپا بدینوسيله روز بروز محکمتر می شد. جعفر پیشه وری و همکاران روسی او در تبریز آمانه بودند. روز ۱۲ سامبر مجلس ملی استان با شرکت ۱۰۱ نفر نماینده که از سوی حزب (فرقه ی) دموکرات آذربایجان تعیین شده بودند، برپا گردید.

باشیوه ی علمی و منطقی بحث شد که مسئله، مسئله ی تجزیه طلبی و استقلال نیست، بلکه تنها خود مختاری در چهارچوب ایران است و همانگونه که قانون اساسی ایران معین کرده است در هر منطقه يك شورای استانی (انجمن ایالتی و ولایتی) -



انتخاب شود و کارها را در دست گیرد. به ملاکین آذربایجان -  
اطمینان خاطر داده شد و گفتند که اصلاً لازم نیست آنها  
وحشت داشته باشند. اما در همان مجلس به چند اقدام انقلابی  
همچون: ملی کردن بانکها، تقسیم زمین، و این مسئله که  
زبان ترکی لازم است بر رسمیت شناخته شود در مدارس و ادارات  
مورد استفاده قرار گیرد، اشاره شد.

مشولان روسی کوشش فراوان داشتند که این مسائل را کوچکتر  
از اندازه‌ی واقعی نشان دهند و گاهی هم برخلاف فضای  
مجلس سخنانی می‌گفتند و بالاخره نه پیشنهاد بدرد بخوری  
دادند و نه تصویب کردند.

بر اساس رهنمودهای مشولین روسی، قاضی محمد یگ هیئت  
پنج نفری را بنام نمایندگان حزب دمکرات کردستان انتخاب  
و برای شرکت در این مجلس به تبریز اعزام داشت. این پنج  
نفر عبارت بودند از: عموزاده قاضی، سیف قاضی - حاجی  
مصطفی نادی - مناف کریمی - کریم احمدین - و وهاب بلوریان  
این پنج نفر را تبریز بنام نمایندگان کردستانی آزاد و -  
مستقل تحویل نگرفتند، بلکه تنها بنام نمایندگان بخشی  
از آذربایجان، و شرکت کنندگان در این نشست چه حقوقی داشتند  
برای آنان هم عین همین حقوق وجود داشت. آنها خیلی زود -  
دریافتند که در زیر تسلط قدرت نوین، آنان فقط می‌توانند  
یک "شورای شهر" داشته باشند آنها بسیار کم قدرت تر از مجلس  
ملی آذربایجان و کاملاً تحت نفوذ و نظارت آن.

اگرچه اگر احتمال این را می‌دادند که همسایگان آذربایجان -  
نی آنها نسبت به چنین مانوری بزنند، اما بخاطر اینکه از فرامین

رفقای روسی سرپیچی نشده باشد، هر زمان که گفته می شد  
باید نماینده به تبریز اعزام شود، مجدداً "نماینده به  
آنجا می فرستادند."

پس از سه بار شرکت در نشست مجلس ملی آذربایجان در تبریز  
پنج نفر نماینده ی اکراد رو به مهاباد برگشتند تا مراتب  
رنجش و ناراضی خود را در این باره اعلام نمایند.



امیر لشکر عبدالله خان طهماسبی

## خود مختاری کردستان

دربا کو با قروق قول قطعی داده و خود را متمهد و ملزم به -  
ایجاد خود مختاری کردستان کرده بود و یک چنین مسئله ای را  
هم نمی شد برای مدت نامعلومی به تصویق انداخت .  
تا آن لحظه قاضی در برابر خواست مستشاران روسی ، که نظر  
مساعد آنان برای آینده ی کردستان بسیار ضروری بوده ، خیلی  
احتیاط بخرج میداد و مرتب امروز و فردا می کرده ، اما در روز  
هفدهم سامبره ، احساس بر احتیاط و آینده نگری غلبه کرد  
و گروه آئی اعضاء حزب ، مبدل به یک راه پیمائی در مقابل  
دادگستری ، که آخرین نشان قدرت دولت در مهاباد بوده ، گردید .  
مردم درخواست می کردند که این اداره به آتش کشیده شود  
اما چون میانه روها بر اوضاع مسلط بودند این عمل انجام نشد  
اما تیراندازی هوائی فراوانی صورت گرفت و در پشت بام آن  
اداره برچم کردستان به اهتزاز در آمد .  
در اواخر ماه سامبره ، قاضی اختیار به عبدالرحمن ذبیحی و علی  
ریحانی داد تا به تبریز عزیمت و در آنجا با کونسول بریتانیا  
گفتگو کنند و شرایطی بوجود بیاورند که در آینده مقامات بلند  
پایه ی بریتانیا و دیگر قدرتها ی بزرگ غربی ، پیوند و مناسبات  
رسمی با کردستان آزاد داشته باشند .  
از نقطه نظر نمایندگان ، پاسخ کونسول بریتانیا مبهم و جای  
هیچگونه امیدواری نبود . قاضی خود به تبریز عزیمت نمود  
تا در آنجا با پیشه وری و دیگر مقامات مسئول روسی در مورد اهداف  
و آرزوهای مردم کرد گفتگو کند .  
زمانیکه به مهاباد برگشت ، مدتی به بررسی افکار عمومی

مردم پرداخت ، نیز تا حدودی از حالت فرمائشی خود در جنبش ملی کاست ، و بطور مخفیانه خود را برای روز دوم بهمن (بیست و دوم ژانویه ۱۹۴۶) ، آن روزی که در آن می بایست رسماً " خود مختاری اکراد را اعلام نماید ، آماده می کرد . پس از چند روزی قاضی دربار " تصمیم خود با ستوان " نمازعلی اوف " ، و افسر سیاسی روس در مهاباد سرگرد " پیرماکوف " گفتگو کرد .

تا روز هفدهم ژانویه موضوع در شهر پیچیده ، به میان ایلات و عشایر رسیده ، به دامنه‌ی کوه های سربلک کشیده و دره های دلکش کردستان رفت که : " آماده باشید ، یک گره آئی بزرگ و تاریخی در روز دوم بهمن در میدان " چوارچرا "ی مهاباد تشکیل خواهد شد " .

یک روز قبل از دوم بهمن ، عده‌ای از اشخاص کارآمد کسرد در بزرگترین مسجد شهر جمع شدند تا دربار " خود مختاری کرد " ها و نیز برنامه و پروگرام روز بعد ، بحث و تبادل نظر کنند .

## جمهوری شکل می گیرد

۲۳ ژانویه (۲ بهمن) سال ۱۹۴۶

هرچند روز قبل برف می باریده، صبح روز بیست و دوم ژانویه هوا خوب و آفتابی بود و توگوئی در آن روز طبیعت هم با مردم موافق بود. تاجا اشتگاه جمعیت انبوهی در «چوارچرا» گرد آمدند.

دوخیابان بزرگ و اصلی شهر، سراسر با پرچم کردستان تزیین شده بود. در میان این انبوه جمعیت گروه بسیار منظم و کارآمدی در فاصله صد متری منزل قاضی محمد که مشرف بر رود مهاباد بوده ایستاده بودند. قاضی را تا میدان چوارچرا اسکورت کردند و در آنجا او روی جایگاهی (سکو) که در بخش شمال غربی میدان برپا کرده بودند، قرار گرفت.

در جلو گروهی پسر بچه و دختر بچه و مردان کرد با لباسهای زیبا و رنگارنگ ایستاده بودند، زنان نیز از پشت بامها و پشت پنجره های اطراف نظاره گریزنامه بودند، که این خود نشانگر این امر بود که زنان از بیشتر مسائل دورند.

آن دسته ای که ظاهراً «زیاد جلب توجه نمی کردند ولی در واقع مؤثرترین علل و انگیزه های بوجود آمدن جنبش بودند، اعضا کمیته ای مرکزی حزب دمکرات کردستان بودند، چند نفر میان سال و عده ای هم جوان، از خانواده های رده یک مهاباد بودند و لباسهای از مدافتهای غربی به تن داشتند و برخی عمامه ای ویژه ای کردی را نیز بسر داشتند.

افراد برجسته و رؤسای ایل های مامش، منگوره، گورک، و زرزا حضور داشتند، ساکنین مرزهای عراق که ملبس به لباس جنوبی بودند، نمایندگان ازیل های هرکی، بیگزاده، و

بازرانی که لباسهای ویژه‌ی کردی تفتان کارهای دستی خود  
آنها بوده ایستاده بودند.

برخی بالباس‌های قرمز رنگ، برخی آبی و یا سفید و حدگال  
(سربیج ویژه اعراب) رابه فورم عمامه<sup>\*</sup> کردی روی سر و  
دوش انداخته بودند. آنهایی که کلاه‌های بلند نمدی داشته  
و عمامه رابه دور قسمت پائینی آن بسته بودند، اکبراد  
شکاک و جلالی بودند که از شمال دورتر آمده بودند.

هیچ فرد روسی در میان جمعیت نبود جز "یرما کوف" (که محل  
زیستش تبریز بود) درحالی که در داخل ماشین جیبی نشسته بود  
از دور جریان اوضاع را زیر نظر داشت.

قاضی بالای جایگاه (سکو) رفت و با صدای آرام و پراطمینان  
خود چنین آغاز سخن کرد: "مردم کرد مرمی تنها هستند  
سرزمینشان غصب و تقسیم شده است و از ابتدائی ترین حقوق  
که عبارت از حق تعیین سرنوشت باشد، بی بهره اند..."

مردم کرد بیدار شده بودند و دوست مقتدری هم داشتند  
جمهوری کردستان دریک چنین موقعیتی تحقق پیدا کرد.

در میان فریاد شادی و هلهله‌ی حاضران، قاضی بسیار از اعضا  
کمیته‌ی مرکزی حزب سیاسی‌گزارای کرد و نیز تشکرات ویژه و قلبی  
خود را تقدیم ملت قهرمان کرد که رهبری را بدست او داده  
بوده نمود.

سپس عبا ی بلند و از مد افتاده‌ی خود را درآورد و با احترام آن  
را تا کرد و در کناره‌نهاد، عمامه<sup>\*</sup> سفید که نشان رهبری مذهبی  
بود، همچنان روی سرش بوده، بجای عبا یک دست لباس نظامی  
(اونیفورم) روسی که در تبریز دوخته شده بود، به تن کرد.

اگرچه لازم بود با این لباس حتماً «کلاه نظامی» بپوشید. از جانب بعضی از دوستانش (بویژه جناب ملا عبدالله مدرس - مترجم) مجاب گردید که بخاطر زعامت و رهبری منتهی همچنان بالباس نظامی، عمامه سفید را بر سر داشته باشد، و او هم پذیرفت.

قاضی آن لباس را تنها آنروز پوشیده و بعداً «همین لباس» بعنوان لباس نظامی منطقه پذیرفته شد و بیشتر سران و مسئولان آنرا می پوشیدند. گفتار قاضی بیش از پانزده دقیقه طول نکشیده اما در همین فاصله در لابلای گفته هایش از همه گونه کمکهای مادی و معنوی اتحاد شوروی سپاسگزاری کرده، نهزیمه برادران آنریبایجانی بخاطر کسب حقوق خودشان تبریک و تهنیت گفت و اضافه نمود که از آن پس برادر آنریبایجانی و کرد باید بیشتر مواظب همدیگر باشند. همینکه قاضی از بالای جایگاه بائین آمده، بعنوان شادمانی سید نفر تفنگچی شروع به تیراندازی هوائی کردند و هر نفر پنج تیر شلیک نمود. جدا از آن شادمانی اصلاً «هیچ نوع شادی یا عروسی و یا انتخاب شدنی، بدون شلیک و تیراندازی هوائی صورت نمی گرفت».

هیچ کس راضی نبود که این شادمانی بهم بخورده، بویژه که قاضی بیوند برادری کرد و آنریبایجانی را اعلام نمود فضا و حالت جمعیت صدبرابر پر شادی تر گردید. اما ناگاه مسئله ای پیش آمد که تا اندازه ای این شادی و خوشی به تیرگی گرائید. قاضی که در بالای جایگاه بود عده ای زیادی از رؤسای عسایر و بزرگان شهر دورش را گرفته بودند و به او و به مردم شادباش می گفتند، وقتی نوبت به «زیروبیگ» رسید، در بالای کوقسار

گرفت و طی سخنانی شدیداً " به شیخ عبدالله افندی گیلانی حمله کرد و گفت او در جنبش ملی اکراد هیچ نقش موثر و مثبتی نداشته، و او را جاسوس انگلیسی‌ها قلمداد کرد.

با این گفته‌های ناخوش‌آیند زیروبیدگ، جو حاکم بر آنجا متشنج گردید و از هرسو اظهار نارضائی بلند شده، پسر جوان شیخ، " سید عبدالعزیز " که در میان جمعیت بوده و کار خود را در ارتش عراق رها کرده و آمده بود که به نهضت ملی کرد بپیوندد، به بالای جایگاه رفت تا از پدرش دفاع کند.

پس از او بلافاصله قاضی محمد به جانبداری از شیخ عبدالله سخن گفت و اتهامات زیروبیدگ را واهی و بی‌اساس خوانده و با آن تائیدات ویژه‌ای که در گفته‌های او بوده، جمعیت را بار دیگر آرام کرد.

دست‌های اکراد بر این عقیده بودند که " نماز علی اوف " - زیروبیدگ را تحریک و وادار به انجام اینکار کرده است، چون همه می‌دانستند که این شخص بسیار به شیخ بد بین است و شیخ را متهم می‌کند به اینکه از بریتانیا پول می‌گیرد و با آنان همکاری می‌نماید.

آنروز شادی از درودیوار شهر می‌بارید و صدای دهل و سرنا - لحظه‌ای قطع نمی‌شد و در تمام شهر رقص کردی به چشم می‌خورد. نگاه که صداها آرام گرفتند و شهر در سکوت فرو رفت، ایجاد کنندگان جمهوری مطمئن شدند که شاهد پیروزی را در آغوش گرفته موفق شده‌اند، و پیروزی و موفقیت آنان با پشتیبانی و کمک اتحاد شوروی می‌تواند ادامه داشته باشد. (برای روشن شدن بیشتر گفتگویی با جناب قادر مدرس در ملحقات آورده‌ام - مترجم).



## حضور روسها

دو روز پس از اعلام جمهوری، یکی از ترورهای سیاسی آن - روزگار در مهاباد بوقوع پیوست.

زمانی که در ماه سامبر قدرت از جنبش خود مختاری طلب تبریز سلب گردیده، حزب کمونیست رهبری چندان چشمگیری نداشت و تنها توانست که ترس و خوفی در منطقه ایجاد کند. پلیس مخفی و جاسوسان درهمه جا در کمین بودند که نیروهای ارتجاعی نتوانند در کارچپگرایان دخالتی داشته باشند.

مهاجرین آذربایجان شوروی از حزب توده، که اخیراً "به فرقه" کمکرات آذربایجان تغییر نام داده بوده، پشتیبانی می کردند. تا آن وقت اکثر زمینداران و ثروتمندان تبریزی به تهران گریخته بودند.

در شهر مهاباد اگرچه انقلابی اجتماعی صورت نگرفته بود، جنب و جوشی برای تقسیم زمین در کار نبوده، از تعلیمات مارکسیستی خبری نبوده، پلیس مخفی وجود نداشت، با اینهمه جذبه خاصی بجان روسها وجود داشت و این حالت را بیشتر نفوذ رهبران منطقه ایجاد کرده بود تنها بخاطر اینکه به روسها نشان بدهند که تاجه حدی گوش بفرمان هستند. با روسها همکاری وجود داشت، در نوشتجات از منابع روسی بهره می گرفتند -

تعریف وستایش از بزرگان روسی همه جا وجود داشت، نام و آوازه ی ارتش مقتدر سرخ همه ی گوشها را پر کرده بوده، تما ویر استالین مرتب چاپ و تکثیر می شد و در بیشتر منازل و ادارات وجود داشت.

در روز بیست و چهارم ژانویه سروان نما زعلی اوف به قاضی - محمد اطلاع داد که یکی از اکراد بنام "غفور محمودیان" که

نمایندگی فروش را دیوهای ساخت شوروی و مجارستان را در اورمیه و تبریز، و نمایندگی فروش قندوشکر دولتی ایران در مهاباد را برعهده داشت، تبدیل به يك مأمور دوجانبه هم برای روسها و هم برای ایران شده است، و پیشنها نمود که چنین فـرد خطرناکی باید از میان برود. قاضی تنها به بازداشت کردن او رضایت داد و گفت که غفور محمودیان را دستگیر نموده و به شهربانی ببرند و در آنجا از او بازجویی بعمل آورند.

سه نفر مأمور پلیس او را دستگیر نمودند و در راه بردن به شهربانی در کوچه \* یهودیان (کوچه ی جووله کان) مهاباد او را کشتند. این عمل يك رویداد استثنائی بود، و بگفته ی اکثر دست اندرکاران آن زمان در تمام مدت عمر جمهوری این تنها تروری بود که روی داد. پس از اینکار روسها تا حدی جلو جاه طلبی برخی از مسئولین کرد را می گرفتند و نمی گذاشتند که مطابق دلخواه خود عمل کنند.

روسها برای اینکه بتوانند بر اوضاع تسلط کافی و کامل داشته باشند (هم در آذربایجان و هم در کردستان) دسته ای از افراد زبده ی نظامی و غیر نظامی خود را فرستادند تا در تمام امور نظارت و شرکت داشته باشند.

البته باید خاطر نشان نمود که در اولین سفر نمایندگان کرد در سال ۱۹۴۱ به باکو، در اغلب نشستها در آنجا افسران و نظامیان روسی نیز حضور می یافتند. در میان آنان باید از ژنرال "سلیم آتاکچیوف" نام برد که مشارالیه در تمام مدت تسلط روسها در منطقه بالاترین موقعیت سیاسی را در آذربایجان داشت. یکی از افراد زرنگ سرهنگ "اصلا نوف" بود که خوناز اکراد

روسی بود و با کرد های ایران در ارتباط بود. یکی دیگر "مصطفایوف" بود که با کونسولگری اورمییه رابطه داشت و در نشستهای اولین هیئت نمایندگی اکراد در باکو حضور داشت. دو افسر اخیر مدت زیادی را از سال ۱۹۴۵ در منطقه نماندند و همینکه نقشه های اتحاد شوروی در مورد مسئله "کردستان و آذربایجان" می رفت حالت فعالی بیابده، منطقه را ترک گفتند. در سال ۱۹۴۵ ژنرال آتا کچیوف در تبریز بالاترین مقام را داشت و تا ماه مه سال ۱۹۴۶ که ارتش روس آذربایجان را تخلیه کرد در همان مقام باقی مانده. آتا کچیوف خود اهل باکو آذربایجان بود و نیز دیک به پنجاه سال سن داشت و اغلب لباس غیر نظامی می پوشیده. دوستان کردش او را مردی زرنگ و هفت خط می دانستند بیشتر روزها قبل از ظهر با ماشین به مهاباد می آمد و همان روز مجدداً "به تبریز بازمی گشت. هرگاه اکراد با مشکلی مواجه می شدند و لازم میدانند که روسها را متوجه آن امر نمایند به تبریز می رفتند و با او یا دیگر مقامات بائینتر روسی مسئله را در میان می گذاشتند.

دکتر میانه سالی در بیمارستان روسها واقع در خیابان بهلولی نزدیک باغ گلستان بود که "صمدوف" نام داشت وزن بسیار زیبا و جوانش هم چشم پزشکی بود. دومین دکتر نامش "قلی اوف" بود که با صمدوف همکاری نزدیک داشت و اگرگاهی برای او کاری یا گرفتاری پیش می آمد بجایش کار می کرده. برای دکتر صمدوف کار ساده ای بود که شخصاً "به سوال هر سوال کننده ای پاسخ دهد، و نیز برای انجام هر کاری که به او مراجعه می کردند فوراً" انجام می داد اموری هم که خارج از حدود اختیارات

او بود به اطلاع آتا کچیوف می رسانید که او هم مسئله را به باکو یا مسکو گزارش می کرده. این شخص تا آخرین روزهای عمر حکومت آذربایجان همچنان در بیمارستان مشغول کار بود. مسئول نمایندگی روابط سیاسی شوروی با اکراد در اورمیسه شخصی بود بنام "هاشموف" که از ترکهای آذربایجان شوروی و میانه سال بود و مرتباً "با کونسول روس رابطه داشت".

قبل از اعلام حکومت خود مختار در آذربایجان به آنجا آمد و تا متلاشی شدن جمهوری در اورمیسه اقامت داشت. کارش طوری بود که زیاد به مهاجرات می آمد و در خلال این رفت و آمدها با قاضی محمد و دیگر مسئولان کرد ملاقاتهایی می کرد.

آنگونه که می گویند هاشموف مردی بلند قامت و تنومند و بسیار زود آشنا بوده، سرگذشت شخصیتهای گذشته، اکراد را نهی می دانسته و در مورد قبایل و عشایر کرد اطلاعات فراوانی داشته است. گمان می رود که تا سال ۱۹۴۶ آن کسی که قسمت عمده ی سیاست شوروی در قبال مسئله کرد را میدانسته و در اختیار داشته و عمل می کرده و گرداننده "بیشتر برنامه ها بوده، همین هاشموف بوده است.

آن کسی که در مهاجرات تا "تیر فراوانی برجای نهاده، سروان "صلاح الدین کاظموف" بود که در میان مردم شهر به "کا کاغا" شهرت داشته است. در سال ۱۹۴۶ او را بنام يك نفر راهنمای نظامی به مهاجرات فرستادند و بنام افسری فعال و پسر انرژی در میان مردم شناخته گردیده، اهل آذربایجان شوروی بود و در سایه "دانستن زبان ترکی با اکثر مردم شهر گفتگومی کرد.

آخرین افسری که در ماه فوریه جهت اقامت دائمی به مهاجرات

فرستاده شده، و تا پایان عمر جمهوری در آنجا ماند و پس از سقوط حکومت به کونسلگری روس در اورمییه ملحق گردیده، اسدوف بود که پنجاه سال سن داشت و بنام نماینده تجار روسی فرستاده شده بود. برای امور تجارتنی مدتی پیش از او - " حاجی اوف " و پس از او " بابایوف " آمده بودند.

اوقات او بسیار کم با امور تجاری سپری می شد و ما موریت اصلی او همکاری سیاسی با " کاکاغا " بود.

نمایندگی سیاسی روز در منطقه " میان دو آب از اول به " نماز علی اوف " واگذار شده بود. او از ترکهای آنزبایجان شوروی بود که سی و پنج سال سن داشت، کم صحبت می کرده، به اندازهی هیچ يك از سایر افراد روسی مشهور نبود و نیز به اندازهی هیچيك از دیگران در دل مردم خود را جا نکرده بود. محل زیستش شهر میان دو آب بود اما بعلمت اینکه فاصله " میان دو آب تا مهاباد با ماشین جیب یک ساعت راه بود، اکثر اوقاتش را در مهاباد می گذرانید.

در تبریز غیر از دکتراهی بیمارستان شوروی و ژنرال آتاکچیوف سرگرد " یرماکوف " نامی نیز ما موریت داشت که اسم رمزی او تلفن شماره یازده (۱۱) بود. سرگرد یرماکوف از ماه مه سال ۱۹۴۶ که روسها کاملاً " براوضاع تسلط یافتند، از ایران خارج شد. سه افسردیدگروسی که آنها هم در ماه مه از ایران خارج شدند - عبارت بودند از: سرگرد " جعفر اوف " که کارشناس فرم میسان کرهای شکاک و شمالی ایران بود، سروان " صمدوف " که در نطقه می زیست، و سروان " فتح الله اوف " که محل زندگی او هم " اشنویه " بود.

## هیئت دولت

پس از گردهم آئی روز ۲۲ ژانویه، مقامات مسئول حزبی با -  
د شواری بزرگی روبرو گردیدند که آنها را ایجاد ارگانها و اداره -  
های لازم برای راه بردن مناطق آزاد شده بود.

پس از جنگ جهانی اول، شیخ محمود سلیمانیه در عراق نیز  
برای ایجاد زیربنائی استوار برای حکومت کرد ها با چنین  
مشکلی دست به گریبان شده، اما از خود راضی بودن و جاه طلبی  
او قبل از اینکه هیچ کاری کرده باشد، موجبات سقوط او را  
فراهم آورد.

نظر مسئولان حزب این بود که نخست امنیت در منطقه بوجود  
آورنده آنگاه مردم را مطمئن سازند که ترقی آنها وتوسعه  
منطقه بدور از تاثيرات مستقیم روسها خواهد بود. بخاطر  
همین امر قاضی گروه هائی مأمور مخفی به تمام گوشه و کنار  
و زوایای کردستان فرستاد، به میان جلالی ها که در حدود  
مرزهای شوروی بودند، به میان ایلات پراکنده، اورامان و  
جوانرود در شمال غربی کرمانشاه و در جوار مرزهای عراق.  
در بخشهای پائین خط سقز - سررشت بعلت وجود نیروهای ارتش  
ایران، کوشش برای وارد کردن مردم بداخل حزب مشکل و محدود  
بود. جدا از جنبش ملی جمعیت ژ. کاف که بعداً "مبدل به حزب  
دمکرات کردستان گردیده، در ناحیه سقز - بانه حرکت نادرست  
محمد رشیدخان وجود داشت که این جنبش پس از متلاشی شدن  
قوای ایران در سال ۱۹۴۱ بوجود آمده بود و برای نهضت خود -  
مختاری طلب کرد ها زیان فراوانی داشت. جنبش محمد رشیدخان  
نمونه ای از جنبش فتودالی بود که در اثر خلافت ناشی از عدم قدرت

دولت در منطقه بوجود آمده بوده و بالاخره نه توانست امنیتی در منطقه ایجاد کند و نه حکومتی صحیحی بوجود آورد و آخر الامر سقوط کرد.

در سال ۱۹۴۴ محمد رشید خان از محل خود بداخل خاک عراق رانده شد ولی در سال ۱۹۴۵ مجدداً همراه با دو بیست سوار مسلح برگشت و در مکانی که فاصله اش با نیروهای دولتی دقیقاً «محاسبه شده بود» مستقر گردید.

در تابستان سال ۱۹۴۵ محمد رشید خان نیروهای خود را به شهر مهاباد برد و پس از مدتی رو بجنب جنوب و بالاخره سردشت حرکت کرده کوتاه سخن: پس از اعلام جمهوری دوباره به مرکز جدید (مهاباد) برگشت تا با مسئولین گفتگو نماید و بداند که پست و مقام او در حکومت نوین چه خواهد بود؟ سپس درحالی که اطمینان خاطر داشت که پست او فراموش نخواهد شد، باز رو به جنوب از مهاباد خارج شده محمد رشید خان همچون اکثر افراد عراقی، در نظر روسها مشکوک بود و چنین تصویری شد که اقدامات او به تحریک انگلیس باشد، و گفته می شد که باید از وجود این هادر رژیم جدید بطور بسیار محدودی استفاده شود.

رهبری قاضی محمد در روز ۲۲ ژانویه از جانب مردم بر سمیت شناخته شد و از او خواستند که بنام رئیس جمهور انجام وظیفه نماید و اقدامات لازم برای تشکیل کابینه را انجام دهد.

در یکی از روزهای ماه فوریه قاضی ده نفر از اعضای کمیته‌ی مرکزی حزب را دعوت کرد تا در محل ساختمان تجارتنی «سوویت» کرد حضور بهم رسانند و در آنجا از آنان درخواست نمود که نظرات خود را در مورد تشکیل کابینه ابراز دارند و تا «کیس

کرد که خود اعضاء کمیته مرکزی می توانند کا ندیدا شوند .  
 پس از بحث و تبادل نظر لیستی از جانب قاضی محمد تنظیم و  
 آماده گردید . پس از شش روز یعنی بر ۱۱ فوریه این لیست  
 بدون هیچ گونه تغییری در روزنامه ی " کردستان " به چاپ  
 رسید . وزرا ء همراه با قاضی محمد که ریاست جمهوری را بسر  
 عهده داشت ، در اداره مراسم تحلیف بجای آوردند .  
 پس از ریاست جمهوری ، نخست وزیر ( صدر هیئت رئیسه ) حاجی  
 با باشیخ ، اهل بوکان بوده . مشارالیه سیاستمداری شصت و پنج  
 ساله و از خانواده ء سادات زمبیل اطراف بوکان بوده . مسردی  
 نحیف و لاغر اندام ، عینک و ریش سفیدش قیافه ی بسیار  
 دانشمندانهای به او داده بوده ، البته تحصیلات رسمی هم داشت .  
 در روزگار گذشته یکی از دوستان وفادار و قابل اعتماد در شاه  
 بود و در نزد او نفوذی فراوان داشت . پس از تبعید رضا خان  
 به جانب محمد رشید خان که آن زمان حاکم بر سقز و بانس  
 بود رو کرد . پس از آن به سوی جمهوری مهاجرت آمد . حاجی با با  
 شیخ رفتار بسیار خوبی با مردم داشت ، اما یکی از اعضاء فعال  
 جمعیت ژ. کاف نبود . در اواخر سال ۱۹۴۵ برای ارضاء هر جاه  
 طلبی خود به جنبش ملی حزب دمکرات کردستان پیوست .  
 مشارالیه نزدیکی خاصی با قاضی محمد نداشت و چنین استنباط  
 می شد که برای خنثی کردن اعمال و کردار خانواده ی ایلخانی  
 زاده های بوکان ، که همسایه اش بودند ، به مقام صدارت عظمای  
 رسیده است . با این مقام والایی که حاجی با باشیخ داشت  
 هرگز مرد قدرتمندی در حکومت نبود . ( در مورد گذشته ی حاجی  
 با باشیخ - خلاصه ای از زندگی او - دوستی او با رضا خان - میزان



تحصیلات و... گفتگویی با فرزند محترم ایشان جناب سید -  
عبدالقادر سیادت انجام داده ام که در بخش ملحقات کتاب  
آورده شده است - مترجم) .

کمیته‌ی مرکزی برای بست وزارت جنگ، عموزاده، قاضی  
محمد حسین سیف قاضی را که مردی بسیار چاق و قوی هیکل بود  
انتخاب نموده او بیشتر در میان دو آب بصری برده، ضمناً " معاوند  
رئیس جمهور را نیز بر عهده داشت .

برای وزیر فرهنگ و یاری دهنده، ویژه، قاضی خود مناف -  
کریمی را انتخاب نموده، شخصی مهابادی و اعضاء قدیمی جمعیت  
ژ.کاف، نیز عضو کمیته، مرکزی، مناف کریمی اگرچه جوانی  
بیست و پنج ساله بوده در مهاباد شناخته شده و محترم، و از  
نقطه نظر وضع مالی جزو خانواده های رده دوم بود .

از سوی قاضی محمد، محمد امین معینی به سمت وزیر داخله  
( وزیر کشور ) منصوب گردید. نامبرده گاراژ داشت و نزدیک  
بسیاری با تجار روسی مستقر در تبریز داشت زمانی که روسها  
از نظر سیاسی تثبیت شدند، محمد امین معینی یکی از معتمدترین  
یاران نشان بود .

بست وزارت بهداری از سوی قاضی محمد به " سید محمد ایوبیان  
مرکزی " داده شده جوانی سی ساله از نقطه نظر مالی از خانواده  
های رده دوم، تحصیلات رسمی اش زیاد نبود ولی شخصی بسود  
خود ساخته، داروخانه‌ی را که متعلق به پدرش بود اداره میکرد.  
هنوز یکسال تمام از عمر جمعیت ژ.کاف نگذشته بود که به عضویت  
آن درآمد.

عبدالرحمن ایلخانی زاده فرزند حاجی بایزید آقا، وزیر امور

خارج شده و عموزاده<sup>۱</sup> او اسماعیل آقا ایلخانی زاده وزیر  
راه<sup>۲</sup> . انتخاب و وارد کابینه نمودن این دو نماینده<sup>۳</sup> با  
نفوذ بوکانی<sup>۴</sup> " از ایل دهبکری " که رقیب قاضی بودند  
از نقطه نظر سیاسی ضرورت داشت . طایفه<sup>۵</sup> ایلخانیزاده  
از بودن دونفرشان در کابینه بسیار خرسند و مسرور بودند  
و می خواستند تحت نظر ملا مصطفی که آن زمان همراه با عده ای  
بازرانی در بوکان بوده باشند<sup>۶</sup> عبدالرحمن آقا تحصیلات  
مذهبی خوبی داشت و یکی از اعضا<sup>۷</sup> جمعیت ژوکاف<sup>۸</sup> بوده اما  
اسماعیل آقا تحصیلات رسمی چندانی نداشت و تا سال ۱۹۴۴ هم  
عضویت در جمعیت ژوکاف<sup>۹</sup> را نپذیرفته بود . ایلخانیزاده ها  
هریک حدود سی و پنج سال سن داشتند .

" احمد الهی " مردی چهل ساله ، از خانواده های رده دوم  
واهل بازار و کسب و کاره<sup>۱۰</sup> بعنوان وزیر اقتصاد انتخاب شد .  
بسیار ثروتمند نبوده اما تحصیل کرده بود و بسیار خوب می -  
دانست که مناطق مختلف کردستان از نظر تجارت برای چه  
نوع کارهایی مناسب هستند . از اعضا<sup>۱۱</sup> قدیمی جمعیت  
ژوکاف<sup>۱۲</sup> بود و نیز در منزل همین شخص بود که قاضی برای عضویت  
در جمعیت مراسم تحلیف بجای آورد .

" خلیل خسروی " فردی از یکی از خانواده های قدیمی مهاباد  
و از نظر وضع مالی در رده<sup>۱۳</sup> دوم ، که چهار ماه پس از وجود آمدن  
جمعیت ژوکاف<sup>۱۴</sup> عضویت آن درآمده بوده ، بعنوان وزیر کار  
منصوب شد .

" کریم احمدین " مردی چهل ساله ، از خانواده ای نیک ، به  
عنوان وزیر پست تلگراف و تلفن منصوب شده ، نفوذ چندانی

نداشت، و با همسر قاضی محمد قوم و خویش بود.

« حاجی مصطفی دادوی » مردی پنجاه و پنج ساله از خانواده‌ای بسیار محترم و پر جمعیت، بعنوان وزیر تجارت منصوب شد.

در سال ۱۹۴۴ در باغ او بود که نطفهٔ جمعیت ژ. کاف بست شده اما خود او یکسال پس از آن تاریخ بعضویت گروه درآمده با سواد ترین و نامدارترین روحانی مهاباد « ملا حسین مجدی » بعنوان وزیر دادگستری انتخاب شده هر چند نامبرده مدت کوتاهی بعضویت در حزب درآمده، اما اعتبار و ارزش مذهبی و قضائی او به خوبی نشان می داد که جزا و کسی شایستگی وزارت دادگستری را ندارد.

« محمود ولی زاده » جوانترین عضو کابینه در حدود بیست و سه سال سن داشت و در کرج نزدیکی تهران، مدرسهٔ عالی کشاورزی را به پایان برده بود و بخوبی پیدا بود که برای بست وزارت کشاورزی کسی بخوبی او نهود. نامبرده از خانواده‌های رده یکم بود و از سال ۱۹۴۳ بعضویت در جمعیت ژ. کاف درآمده بود.

بدین سال قدرت حکومت در مهاباد در دست خانواده‌های مرفه و با تحت نفوذ آنان بوده برخوردار این دسته با مسائل سیاسی و اقتصادی محافظه کارانه و قدیمانه بود و آنان جز این هیچ انتظار دیگری نمی رفت، اما از نقطه نظر اجتماعی و فرهنگی مرفعی بودند. اگر منصفانه قضاوت کنیم باید بگوئیم: کابینه جنبش ملی کرد را بخوبی زیر نظر داشت و رهبری می کرد شهر مهاباد را بسیار خوب راه می برده، اما منطقهٔ مهم اورمیه، و در جنوب سقز و سرشت در اختیار آنان نبوده، پس

از کردستان بزرگتر و خارج از مرزها هیچ نماینده‌ای در کابینه وجود نداشت. کابینه نتوانست که افراد زبدهٔ عشایر و ایلات را بدرون خود جذب کند، البته اینهم تنها بدین علت نبود که فقط یکدسته مها بادی می‌خواهند همه‌ی کارها درست-شان باشد و خود را بر همه تحمیل کنند.

در نظر گرفته بودند که مجلس بزرگی بوجود بیاورند که اعضا آن همگی با انتخاب مردم بدانجا راه یا بندوبسی گمان روءسای عشایر در آن مجلس حضور می‌داشتند و می‌توانستند خود و منطقه خود را راه برنده بدون اینکه نیاز باشد همه در بایتخت گره می‌آیند.

نه قاضی محمد و نه اعضا کابینه، هیچگونه تصمیم مهمی را بدون مشاورت و رایزنی با رهبران بزرگ و مهمی چون: امرخان شکاک، رشید بیگ هرکی، یا ملا مصطفی بازرانی نمی‌گرفتند. بدینسان شخصیت و نفوذ معنوی قاضی همه چیز را تحت شعاع قرار داد و بر نیروی اجرائی نیز اثر فراوان گذاشت و تحت هیچ عنوانی اجازه نداد که اختلاف در میان ایلات که این امر در میان عشایر بسیار دیده می‌شده بوجود آید. البته در هیچ مقطع و مرحله‌ای نباید پشتیبانی اتحاد شوروی را زیاد برد.

واقعیت این بود که هر نوع نیکی و درستی و نرسایهٔ عدالت - خواهی رهبر بوده، بویژه که قاضی از خوی و اخلاق عالی بهره داشت و بهیچ عنوان از نفوذ خود در جهت فرمانروایی در میان ایلات و عشایر استفاده نکرده.

## چگونگی اوضاع ایران

مدت کوتاهی پس از یورش شوروی و بریتانیا در ماه اوت سال ۱۹۴۱ به ایران و استعفای رضاشاه در ماه سپتامبر، سفیر بریتانیا در تبریز "سر ریچرز بولارد" طرحی را بمرحله اجراء درآورد که از جانب بریتانیا تعیین شده بود و اتحاد شوروی نیز از آن جانبداری و پشتیبانی می کرده بر نامه مطرح این بود که شخص فوق الذکر در مورد عقد قرارداد ملی قانونی در بین ایران و این دو قدرت مهاجم و با حکومت ایران گفتگو نماید پس از مختصر تغییراتی طرح آماده گردید تا ایرانیان از آن پشتیبانی نمایند. بالاخره روز ۲۹ ماه ژانویه سال ۱۹۴۲ این پیمان به امضاء رسید و مجلس به آن رای داد.

از مطالبی که در پیمان نامه به آن اشاره شده بود، یکی این بود که اقوام کرده بودند حضور نیروهای متحد خارجی در ایران به معنای تسلط و اشغال نظامی کشور نیست و همچنین این نیروها به هیچ عنوان در امور اداری، اقتصادی و امنیتی، قانونی و... کشور ایران مداخله نخواهند کرد. البته رفتار آشکار شوروی در زمان جنگ در آذربایجان و کردستان، اگرچه بنام توسعه طلبی و جاه طلبی نبوده، بخشی از این پیمان را نقض کرد. این دخالت و تعرض ایران را ناچار نمود که در بهار سال ۱۹۴۶ به شورای امنیت شکایت برده و نیز اینکه گفته می شد تا دوم مارس ۱۹۴۶ تمام قوای نظامی خارجی خاک ایران را تخلیه خواهند کرد خود دلگرمی بزرگی بود. هنگامیکه تا موعده مقرر نیروهای روسی از جایشان تکان نخوردند و همچنان ماندند، حکومت بریتانیا در چهارم ماه مارس رسماً "به روسیه اعتراض نموده و پس از

دوروز آمریکا نیز عین این اقدام را انجام داد پس از مدتی که این اخبار به پایتخت‌های غربی می‌رسیده قوای نظامی روس در آنزربایجان بوسیلهٔ چند ستون زرهی تقویت می‌شده — نیروهای کمکی از مسیر اطراف تهران، مرزهای ترکیه و عراق می‌آمدند. در روز نهم ماه مارس بیانیهای در مسکو انتشار یافت که در آن آمده بود: از اینکه مرکز مبارزه بر علیه توسعه طلبی روس‌ها از لندن به واشنگتن تغییر مکان بیسند کرده، آمریکا بسیار خوشحال است. تغییر حالت شدیداً آمریکا در نیویورک نیز، که قرار بود شورای امنیت در آنجا نشست داشته باشد در آن جلسه سفیر ایران « حسین علاء » از سیاست دولت متبوع خود پشتیبانی نمائیده مشاهده می‌شد.

در این هنگام که حوادث و رویدادها داشت بسوی بحر ان می‌رفت، ناگاه « آندره گرومیکو » نماینده اتحاد شوروی در شورای امنیت، از سوی اتحاد شوروی اعلام کرد که از بیست و ششم ماه مارس در فاصله پنج یا شش هفته قوای روسی ایران را تخلیه خواهند کرد. البته مشروط بر اینکه حادثه غیر منتظره رخ نهد.

در چهارم ماه آوریل نخست وزیر ایران « قوام السلطنه » با سفیر شوروی در تهران « آی. جی. ساد چیکوف » موافقت نامه ای — امضا کردند که در آن قبول شده بود که شوروی تا ششم ماه مه نیروهای خود را از ایران خارج سازد، نیز طرح استقرار و ایجاد شرکت نفت « ایرانو — سوویت » برای تصویب تقدیم مجلس یا نزد هم شود و مجلس نیز از ۲۴ مارس تا هفت ماه مه است برای انجام اینکار داشت. مسئله آنزربایجان هم بعنوان

يك مسئله<sup>۶</sup> داخلی ایران مطرح گردید و گفته شد که راه حل آن هم این است که بین مردم منطقه و حکومت مرکزی يك موافقتنامه به امضا<sup>۷</sup> برسد.

در میان اکراد هیچ کس فکرایین را نمی کرد که درست برعکس تصمیم يك سال پیش، اتحاد شوروی تمام منطقه و سرنوشت مردم آنرا در برابر نفت به دولت ایران بفروشد، تنهـا بسته ی کمی از ترکها متوجه مسئله بودند.

طرح نفت شوروی مسئله<sup>۸</sup> نوینی نبود و با طرح پائیز سال ۱۹۴۴ فرق چندانی نداشت. در سال ۱۹۴۴ شوروی ادعای حاکمیت بر بخشی از شمال ایران را داشت، و هنگامی که ایران آن را نمی پذیرفت و منطقه<sup>۹</sup> خود را مطالبه می نموده، شوروی درازا<sup>۱۰</sup> آن امتیازات خاصی میخواست!

دولت ایران برای چاره اندیشی به کابینه متوسل شده و از آن خواست که تا پایان جنگ به هیچ گونه درخواست امتیاز نفت اهمیت و پاسخی ندهد، اما از جانب دایره<sup>۱۱</sup> تبلیغات شوروی به حدی مورد حمله قرار گرفتند که نخست وزیر مجبوره استعفا گردید. از ترس هجوم نظامی روسها، مجلس با عجله قانونی به تصویب رسانید که در آن هر نوع مذاکره درباره<sup>۱۲</sup> اعطا امتیاز نفت به يك دولت خارجی ممنوع اعلام شده بود.

بدین سان در سال ۱۹۴۵ راه نادن امتیاز نفت بسته شد تا چار شوروی متوسل به جنبش جدائی خواهان آنزربایجان و کردستان گردید، اما باز در سال ۱۹۴۶ به سوی اخذ امتیاز برگشت. از نقطه نظر شوروی ها هدف اصلی دست یافتن به خلیج فارس بوده و بسنا

بر نظرات و اعتقادات خودشان، هر راهی آسان تر  
 و میان برتر بوده، آن راه را انتخاب می کردند.  
 در موافقتنامه‌ی امضا شده میان « قوام السلطنه » و « ساد -  
 چیکوف » اشاره به مسئله نفت شده بود که اینهم ظاهراً  
 مفایر قانونی بود که به تصویب رسیده بود، اما قوام آشکارا  
 کاری کرد که بجای تحقق یافتن قولهای مبهم، آن علی گه  
 باعث ادامه استقرار قوای روس در نقاط حیاتی ایران بسود  
 از میان بروند.



طبق قراری که در خاتمه مذاکرات نخست وزیران ایران و شوروی در مسکو نهاده شد تا این مذاکرات در تهران دنبال شود ساعت ۳ و نیم بعد از نیمه شب پنجشنبه ۱۵ فروردین ۱۳۲۴ در کاخ وزارت امور خارجه مذاکرات بین ایران و شوروی با امضاء قراردادی بیسن قوام نخست وزیر و سادچیکف سفیر جدید شوروی در ایران بشرح زیر منتهی گردید :

۱ - قسمتهای ارتش سرخ از مسالمت آمیزی برای اجرای تاریخ ۲۴ مارس ۱۹۴۶ مطابق یکشنبه ۴ فروردین ۱۳۲۵ در ظرف یکماه و نیم تمام خاله ایران را تخلیه مینمایند .

۲ - قرارداد ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی و شرایط آن از تاریخ ۲۴ مارس تا انقضای مدت ۷ ماه برای تصویب مجلس بانزدهم پیشنهاد خواهد شد.

۳ - راجع به آذربایجان چون امر داخلی ایران است ترتیب



## در تبریز

تا ماه مارس سال ۱۹۴۶ فقط مسئلهٔ آذربایجان بود که در واشنگتن، لندن، نیویورک و مسکو بعنوان يك مسئلهٔ مهم مورد بحث و تبادل نظر بود و بسیار به دشواری به فکرها و خطور می کرد که ناگاه منطقهٔ کوچکی چون کردستان، ادریسای ناحیهٔ شمال غربی ایران را بنماید، اما در مهاباد رویدادها بسیار بالاتر و بیشتر از آن حدیکه روسها می پنداشتند جلو می رفت.

مدت کوتاهی پس از تشکیل کابینه، دوتن از اعضأ بلندپایه حزب بنامهای: "محمد امین شرفی" و "خلیل خسروی" هم برای کارهای شخصی و هم کارهای حزبی به تبریز رفتند. در بیمارستان روسها دکتر صمدوف با حالت بسیار درهم و خشمناکی به آنها گفت: چرا شماها بدون اجازه و رضایت اتحاد شوروی در شهر مهاباد حکومت خود مختار ایجاد و اعلام کرده اید؟ آنان پاسخ دادند، اما روسها از پاسخ آنان راضی نبودند، گفتند که قاضی سخما باید به تبریز بیاید و با پیشه وری دیدار و گفتگو نماید. در تبریز جعفر پیشه وری رئیس حکومت آذربایجان به هتل قدیمی "گراند هتل" آمد تا با رئیس جمهوری کردستان بحث و گفتگو کند. پاسخها و دفاعیات قاضی ساده بوده، نمایند سیاسی روسها در تبریز "یرماکوف" از چگونگی احساسات مردم پیش از ۲۲ ژانویه مطلع بود، و هم در داخل ماشین جیب خودش در "چوارچرا"ی مهاباد شاهد انجام گرفتن مراسم و جشن بود. (در اینجا توضیحی مختصری را لازم می دانم پیش از اینکه بسه بخش ملحقات برسیم، بیان نمایم. روزی که به خدمت جناب

ملاقا در مدرسی رفته بودم و در مورد این مسائل از ایشان -  
 سوالاتی می کردم ، به این بحث که رسیدیم ایشان چنین  
 گفتند : روز ۲۲ ژانویه همینکه مراسم آغاز گردیده، پیرماکوف  
 همراه با دوتن دیگر روسی از ماشین جیبشان خارج شده و به  
 جانب کنار رودخانه مهاباد که در آن روزگار پل روی آن احداث  
 نشده بود، رفتند و در میان گیاه و علفزار کنار رودخانه نشستند  
 و شروع به سیگار کشیدن نمودند. این امر بخاطر این بود که  
 در عکسهائی که از این مراسم گرفته می شد آنها دیده نشوند  
 و در آینه مدرکی نال بر تاءئید و بر رسمیت شناختن حکومت  
 مهاباد از سوی آنان نگردد. مترجم ) .

پیرماکوف از روز اول بحدت مخالف این امر بوده که منطقه ی  
 آزادی بنام کردستان وجود داشته باشد، اما گفتگو و -  
 مباحثات قاضی تا اندازهٔ زیادی ژنرال آتاکیچوف را راضی  
 به این امر کرده بودند نیز وعده هائی از او گرفته شده بود  
 که در هنگام اجراء این برنامه پیشه وری هم اعتراضی نکند.  
 قاضی پس از مراجعت از این سفر در فکر تحکیم و استوار ساختن زیر  
 بنای حکومت افتاده و برای این کار هم بیش از هر چیزی بسبب  
 وجود آوردن ارتشی مرتب و منضبط را ضروری می دانست .  
 مدت زمان کوتاهی پس از تشکیل کابینه ، روبه او اواخر ماه فوریه  
 سال ۱۹۴۶ دورقم از سفارشات به مهاباد ارسال گردیده که در  
 حدود پنج هزار قبضه سلاح روسی بود که عبارت بود نسد از :  
 تفنگ ، مسلسل ، هفت تیرهای برنو و کلت .

اگرچه قرار قبلی بر این بود که تانک و توپخانه نیز ارسال شود  
 اما آنها فرستاده نشدند، تنها نوعی ضد تانک ، بطری هائسی

پرازبنزین که با فتیله کارمی کرد (کوکتل مولوتف) ارسال  
گردید. درمهاباد مقدار زیادی از سلاحهای روسی موقتاً  
در انبارخانیا ت مهاباد قرار داده شده، و انتظار تشکیـ  
ارتش کودها می رفت.

دیگرهدایای روس پس از یک ماه رسیدند. این قسمت شامل  
ابزار و آلات موزیک نظامی بود که برای انجام رژه و سرود  
ملی لازم بوده. اشعار سرود ملی را مدتی قبل "هزار" شاعر  
آماده کرده بود و آهنگ آن ترکیبی از آهنگ ایرانی - کردی،  
و مقداری هم غربی بوده، که از سوی دوتن از وزیران کابینه  
"مناف کریمی" و "محمود ولی زاده" تنظیم شده بوده.

شعراول سرود همانگونه که انتظار می رفت تعریف و توصیف  
و احترام فراوانی برای امام میهن، پرچم کردستان و پیشوا  
قاضی محمد را در برداشت، اما شعر بعدی جای دقت و تأمل  
بود و اندازهی جاه طلبی و توسعه طلبی حکومت و گردانندگان  
آن را بخوبی نشان می داد:

نه فتم نه وی ژبانه      له سرت و کرماشانه  
با با گورگورده زانی      له موسلش نا هه مانه.

یعنی:

نفت را که مایه حیات است میخوام - در "سرت" و کرمانشاه  
یافت می شود. "با با گورگور" خبردار که در "موسل" هم  
آن را داریم. (سرت، منطقه ایست در ترکیه - با با گورگور  
و موصل مناطقی در عراق اند).

## بارزانی‌ها در مهاباد

قسمت ارزشمنند و حیاتی ارتش اکراد در نست بوده رؤسای -  
بارزانی در حین عبور از ایران در سال ۱۹۴۵ مهاباد را دیده بودند  
بخش بزرگی از آنان که با زن و فرزندانشان به حدود ده هزار  
نفر می رسیدند، در آن ناحیه اسکان داده شدند و امتداد آنها  
در جهت شمال غربی بطرف مرزهای عراق یعنی خانه (پیرانشهر) و  
اشنویه می رفت، در حالیکه عده‌ای از جنگجویان آنها نیز در  
روستای نهبوکری‌ها (قم قلعه) ده کیلومتری شمال مهاباد در  
نزد یکی روهانه مهاباد قرار داده شده بودند. در اوایل ماه  
مارس ملا مصطفی بخشی از افراد رزمنده خود را (بهترین رزمنده)  
که در حدود سه هزار نفر بودند به مهاباد آورد. بعداً مقرر  
فرماندهی نظامی (ستاد) خود را در محلی که اکنون (زمان نگارش  
کتاب - مترجم) هتل جهان نما می باشد تشکیل داده  
یکی دیگر از ساختمانهایی که از جانب بارزانی‌ها اشغال شد  
خانه‌ای بود که یک فرستاده‌ی آمریکائی ساخته بود، و پس از  
رفتن او، "میس دال خانم" در آن می زیست، که او هم زمانی  
که متوجه گردید فضا وجود جنبش ملی اکراد متمایل به  
روسها می شود، همراه با خانواده خود در ماه اوت سال ۱۹۴۵ به  
تهران عزیمت نمود و نقدان او در مهاباد اندوهی برای قاضی  
بود. در منطقه مهاباد با این سه هزار نفر به بهترین وجهی  
رفتار می شده، یعنی با وجود اینکه زبان و فرهنگ و آداب آنها  
با مردم منطقه تفاوت داشت، بخوبی با مردم آمیخته بودند  
و می جوشیدند و مردم آنها را پذیرفته بودند.  
در این مدت ملا مصطفی اطمینان داده که برخلاف نظریه روسها

ثابت کند که لازم نیست به او بدگمان باشند و او هم در مسیر آنان می باشد. بخاطر این امر بسیار محاطانه رفتار میکرد و نهایت کوشش خود را بکار می برد که هیچگونه برخوردی بین او و قاضی محمد بوجود نیاید، و نیز به چند نفر از اطرافیانش گفت: من می ترسم که رئیس جمهور با همکاری روسها، دامسی برای من بگسترند.

کسانی که با ملا مصطفی بودند به او گفتند که بسیار ضرورت دارد با روسها گفتگو نماید و از جانب آنها مطمئن گردد که از جمهوری واقعا « پشتیبانی خواهند کرد. دوفریس بسیار شدید مخالف با این گفتگو بودند و اظهار می داشتند که هرگز آمریکا و بریتانیا اجازه نخواهند داد که يك منطقه خود مختار کرد آنها تحت نفوذ روسها وجود داشته باشد. اما هر چه کردند نتوانستند ملا مصطفی را قانع نمایند.

پس از چند ماه از سوی ملا مصطفی توضیح و تفسیری منتشر گردید که در آن اعلام شده بود که او (ملا مصطفی) بسیار خوب متوجه شده است که از کجا و به چه علت، به این زودی وسرعت مسئله جمهوری کردستان مطرح و اعلام گردید.

ید به این مطلب اذعان نمود که گفتگوی قاضی با پیشه‌وری  
 رماه فوریه، این حق را برای اکراد مشخص نمود که می‌توانند  
 کومتی داخلی داشته باشند، اما ترکهای آذربایجان، آنزمان  
 نیز می‌گفتند که کردستان ایران تنها باید یک نیمه خود -  
 ختاری تحت نظارت حکومت آذربایجان داشته باشد.

پس و آخر ماه مارس افراد مسئول روسی که در تبریز بودند  
 به قاضی اطلاع دادند که خود او با سایر مسئولین حکومت مها باد  
 به تبریز بیایند. البته لحن و نوع این اطلاع دادن، نوعی  
 جلب کردن بوده، تا به تبریز بروند و در آنجا با وزیر فرهنگ  
 آذربایجان شوروی "میرزا ابراهیموف" و ژنرال "قلی اوفه"  
 که از باکو آمده بودند گفتگو کنند. بنا بر این رئیس جمهور  
 قاضی محمد، نخست وزیر حاجی باباشیخ، وزیر جنگ سیف قاضی،  
 وزیر فرهنگ مناف کریمی، وزیر بهداری سید محمد ایوبیان،  
 عبدالله قادری رئیس ایل قادری مامش، کاکه سوار منگور،  
 و کاک حمزه امیر عشایری مامش، به تبریز عزیمت نمودند.

در آنجا ابراهیموف برایشان سخنرانی کرد و منافع و استفاده‌های  
 اتحاد ملت کرد و ملت آذربایجان را برایشان تشریح نمود، نیز  
 یادآوری نمود که این آرزوهائی که شما دارید تنها زمانی تحقق  
 می‌یابد که با مبارزه، اکراد عراق و ترکیه برای آزادی هم-  
 آهنگ با عده پس از این گفتار ابراهیموف از آنان پرسید که:  
 چه کسی به شما اجازه، ایجاد و اعلام حکومت مستقل داد؟  
 پاسخ آنان همانگونه که قبلاً نیز گفته بودند این بود که:  
 برما کوف از اول در جریان امر بوده است. روسها روی این مسئله

تا کید داشتند که قاضی ضعف از خود نشان داده که نتوانسته است يك مدت خودداری کند و فوراً " همه چیز را آشکار و اعلام کرده است و به این ضرب المثل استناد می نمودند که :

" شخص بیمار باید مطابق دستور پزشک عمل کند " .

سینف قاضی و حاجی با باشیخ موافق این نظریه نبودند. آنان از راه منطقی دلیل آورده می گفتند : شما مردم روسیه بسیار از ما پیشرفته تر هستید، فریاد آزادیخواهی شما دنیا را بر کرده است ، ما مطابق همین گفته های شما عمل کرده ایم ، آنگاه اعلام جمهوری هم خواست مردم کرد بوده نه خواست شخصی ما . آيا شما می گوئید که ما می بایست در برابر خواست مسرد م می ایستادیم ، که اینگونه ما را مواخذه می کنید؟ آیا می - گوئید ما می بایست در جهت عکس خواست آنان گام برمی داشتیم ، اگر هم می گوئید که مردم کرد يك ملت ضعیف و محتاجی هستند و باید حتماً " به يك قدرت خارجی متکی و آویزان باشند ، در این صورت چرا ما بار دیگر به قدرت مرکزی ایران متکی نگردیم ؟

روسها از این هیئت خواستند که مدت بیست و چهار ساعت صبر و تحمل داشته باشند تا دستورات مقتضی از باکو ارسال گردد .

رأس موعدمقرر پاسخ ارسال گردید و آنها این بود که : اگر اد می توانند حکومت مستقل داشته باشند .

در طول مدت اقامت قاضی در تبریز ، روسها او را با يك ماشين سواری كوچك که ساخت شوروی نبود ، به اینجا و آنجا می بردند . مدت کوتاهی پس از این دیدار قاضی مجبور شد که به میاندوآب - عزیمت نماید تا در آنجا به جنگ بین اکراد طایفه ای " شیخ آقائی " و ترکهای آذربایجانی منطقه ، که تازه بوجود

آمده بوده، خاتمه نهد تا آتش آن زیاد شعله ور نشده و هم‌ه‌ی منطقه را فرا نگیرد. این امر آخرین کدورت و برخورد بین افراد مسلح حکومت جمهوری کردستان و جمهوری آذربایجان نبوده نیز آخرین مسافرت ابراهیموف به تبریز و تشویق طرفین به ادامه گفتگو در مورد اتحاد دوگانگی هم نبود.



سرردینرز بولارد سفیر انگلیس در ایران  
(۱۳۲۴ شمسی)



## ارتش مهاباد

مدت کوتاهی پس از منصوب نمودن سیف قاضی بعنوان وزیر جنگ، اقداماتی در جهت ایجاد ارتش انجام گرفت و تصمیم برایین گرفته شد که در این قوای نظامی از وجود بارزانی ها و بعضی از افراد عشایر استفاده نشود و چنین صورتی شد که بدین ترتیب حکومت بهتر محفوظ خواهد شد.

همیشه این شیوه جنبشهای ملی اکراد بوده که در اعلامیه های رسمی شان بسیار رشیداً للحن و جنگ طلبانه سخن گفته اند و در حالی که چیزی از حکومت مرکزی می خواسته اند به دشمنی با همان حکومت نیز بر می خاسته اند. بخاطر همین امر نیروی مرکزی همیشه در برابر هر نوع خواسته های آنان ایستاده و هرگز از خود خویشتن داری و شکیبائی نشان نداده است.

از سوی دیگر اغلب روستائیان عملاً نشان داده اند که در این گونه مواقع بدنبال هرج و مرج و بی بندوباری هستند و برای دلسوز بودن نسبت به جنبش ملی اکراد چندان محل اعتماد نمی باشند، بخاطر همین مسائل رهبران کرد تصمیم گرفتند که ارتشی کاملاً از روی برنامه و قواعد نوین آنطوریکه دلخواه خودشان بود بوجود بیاورند.

قاضی محمد همراه با سیف قاضی برای ایجاد ارتش نوین، -  
افسران ستاد مرکزی را از معتمدین منطقه برگزیدند. سران -  
عشایر درجه های افتخاری گرفتند و همچنان در میان ایل خود ماندند، نه حقوقی می گرفتند، نه هیچ فرد نظامی مهابادی را از خود بزرگتر یا مقتدر می دانستند.

تمام ارتش مهاباد عبارت بود از هفتاد افسر فعال، که چهل

نفر درجه دار و یک هزار و دویست نفر سرباز (پیشمرگ) همکاری آنها را برعهده داشتند. بیشتر افسران برای اداره کارهای حکومتی منصوب شده بودند. دوازده نفر جوان که قبلاً در ارتش عراق بودند و مدتی هم با ملا مصطفی همکاری داشتند، گفتند: ما می خواهیم به ارتش مهاباد ملحق شویم، اگر نپذیرید از منطقه خارج خواهیم شد. بعضی از آنان با رزانی بودند برخی دیگر نیز افسران ارتش عراق بودند که "نوری سعید" و "مجید مصطفی" آنها را تعیین کرده بودند که بروند و با اکراد شمال عراق درباره خواستهایشان مذاکره و گفتگو نمایند. در میان آنان سرهنگ "مصطفی خوشنا" و "سروان" محمد محمود" زود به پایه مستشاری رسیدند و مشغول کار شدند دیگران نیز در میان نیروهای کرد در قسمت جنوب فرمانده نظامی گردیدند.

در ماه مارس سروان "صلاح الدین کاظموف" از ارتش شوروی آمد تا ارتش ملی اکراد را نظم و ترتیب بخشد. در ارتش نوپا زود به درجه سرهنگی ارتقا یافت و دوستان کردش به او لقب "کا کا غا" دادند. تعلیمات در مهاباد بسیار ابتدائی بود اما بتدریج بهتر می شده. بغیر مشق و رژه نظامی چگونگی استفاده از تفنگ، مسلسل، نارنجک، راندن ماشینهای بزرگ، که ده دستگاه از کمیسیون معاملاتی روس در تبریز خریداری شده بود، نیز ده کامیون حمل و نقل و ده دستگاه ماشین جیب کهنه آمریکائی که از جانب روس ها به اکراد هدیه داده شده بود، به سربازان یاد داده می شد.

در روزهای آخر ماه مارس روزنامه "کردستان چهارژنرال را بدین ترتیب معرفی کرد: محمد حسین سیف قاضی - امرخان شکاک - محمد رشید خان بانه - و ملا مصطفی بارزانی.

ملا مصطفی می توانست یک هزار و دویست نفر مرد رزمنده بسیار منضبط به میدان بیاورد. امرخان شکاک که آن زمان شصت و پنج سال داشت و مسن ترین مرد کردستان شمال ایران بود هفتصد سوار مسلح در اختیار داشت. محمد رشید خان که چنین بنظر می آید درجه "ژنرال" را در طول جنگهای منطقه ای سقز که با ارتش ایران داشت (در بین سالهای ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۴) - بدست آورده باشد، در سال ۱۹۴۶ تنها دویست مرد مسلح در اختیار داشت. البته آن موقع در ماه "موریت بود" و در شهر مهاباد نبود. دیگر درجات نظامی بتدریج داده می شدند. فقط "کا کا غا" و "محمد نوازاده" مهابادی، و چند نفر از افسران قبلی ارتش عراق به درجه "سرهنگی" رسیدند. در آن موقع "جعفر کریمی" جوانی از هبکری های مهاباد با درجه "سرگرد" رئیس ستاد بود، همانگونه که شش نفر از اشخاص با نفوذ دیگر نیز سرگرد بودند. چند نفر از اعضا "کمیته" مرکزی حزب دمکرات کردستان که در کابینه بودند، درجه "سرهنگ دوم" افتخاری داشتند و هرگاه که لباس اونیفورم می پوشیدند درجه و مدالهای فراوانی روی آن دیده می شده. در اوایل ماه مارس سرگرد "محمد امین شرفی" برای آوردن این لباسها و درجات و مدال و علائم نظامی به تبریز عزیمت نمود. می شود گفت تا ماه آوریل اکثریت قریب به اتفاق مردم به حکومت و به ارتش پیوستند رنگ لباسهایشان خاکی (زیتونی) و چکمه و کلاه به فورم روسها

بود. بیشتر سران عشایر نیز عین این اونیفورم را می پوشیدند راستی که بهترین و عالیترین موقعیت برای خیاطان مهس آباد اورمیه، و حتی تبریز پیش آمده بود زیرا اکثریت قوای نظامی آذربایجان نیز می بایست عین این لباسها را بپوشند. در طول ماه مارس معلوم گردید که ارتش اکرادا زجه روحیه ای برخوردار است. دسته ای از افراد عشیره ای حزبی روجانب پادگان که از سوی ارتش ایران تقویت می شده، راه افتادند.

در طول هفته دوم ماه مارس یک درگیری بین زیرو بیگ و هرکی های همراه او، با چند روستا که پست های ژاندارمری ایران در آنها مستقر شده بود بوجود آمده، البته عشایر این روستاها نیز به کمک زیرو بیگ بر می خاستند. این یورش که حدود دوست نفر کرد در آن شرکت داشتند، بسیار بد توجیه شد و حکومت منطقه از آن جانبداری نکرد، البته حرکت هم زیاد موفقیت آمیز نبود و درهم شکست.

پس از یک ماه در ۲۱ آوریل پادگان سردشت توسط یک ستون سرباز اعزامی ارتش ایران تقویت گردیده در حالی که تا آن وقت جبهه اکراهم مثل اول نمانده بود و قوی تر گردیده بود.

## اوضاع عمومی جهان

در طول ماه آوریل سال ۱۹۴۶ حکومت ایران به همه جا با دیده بدبینی می نگریست و تا حدودی هم چشم براه ماه مه، که در آن ماه قرار بود قوای روسی از آذربایجان خارج شوند، بود. در این مدت شورای امنیت بجای اینکه مسئله را با آندره گرومیکو به گفتگو گذارده، درباره آن به خاموشی گرائیده، زیرا گرومیکو با دولتمردان ایران در مسائل زیربنائی به توافق رسیده بود. آقای گرومیکو روی این مسئله تا کید داشت که تخلیه ایران از جانب قوای روس در فاصله پنج یا شش هفته پس از ۲۴ مارس بدون قید و شرط انجام خواهد گرفت، در حالیکه در تهران به خوبی پیدا بود که این نیروهای روسی همچنان خواهند ماند تا بهانه‌ای برای گرفتن امتیاز نفت شمال باشند. نیز چگونگی اوضاع آذربایجان را به همه ایران بشناسانند. موافقتنامه چهارم آوریل بین سفیر روس در تهران و نخست وزیر ایران بسیار مخفیانه و نهانی بوده، نیز موعد خروج روسها بسیار آشکار نبوده، و بخاطر همین مسئله هم بود که هیچ حزبی صحیح نمی دانست به اقدامات خود سرانه بپردازد.